

بررسی تطبیقی روش پژوهش کمی و کیفی در علوم اجتماعی با تأکید بر مبانی پارادایمی آنها

شفیعه قدرتی^۱

حسین ملتفت^۲

چکیده:

از ویژگی‌های اصلی هر علمی داشتن روش یا روش‌های منظم و منسجم می‌باشد. در علوم اجتماعی این روش‌ها تحت عنوان روش‌های پژوهش کمی و کیفی مطرح می‌شود. از آنجایی که بنیادهای رهیافت کیفی را می‌توان در پارادایم‌های تفسیری و انتقادی، و ویژگی‌های اساسی رهیافت کمی را در پارادایم اثبات‌گرایی جستجو کرد، ابتدا به مرور اجمالی سه پارادایم اصلی یعنی پارادایم‌های اثباتی، تفسیری و انتقادی می‌پردازیم. سپس به ویژگی‌های تحقیق کمی و کیفی می‌پردازیم. آنگاه در مقایسه تحقیق کیفی و کمی بر تفاوت‌های موجود در پیش فرض‌های اساسی آنها، نوع تحلیل هر یک و همچنین خط مشی روشی آنها تأکید می‌کنیم.

مفاهیم کلیدی: پارادایم اثباتی، پارادایم تفسیری، پارادایم انتقادی، رهیافت کمی، رهیافت کیفی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی

۲- عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز

مقدمه

امروزه هر علمی با روش یا روش‌های خاص خود شناخته می‌شود و موضوع روش به عنوان یکی از اجزاء اصلی هر علمی پذیرفته شده است. در علوم اجتماعی نیز که از این قاعده مستثنی نیست می‌توان از دو روش اصلی تحقیق یعنی روش‌های کمی و کیفی سخن گفت. هر یک از این روش‌ها برای پژوهش‌های خاص با اهداف ویژه تناسب دارند و مبانی نظری و پارادایمی خاص خود را دارا می‌باشند. انتخاب روش مناسب با تحقیق جز با آگاهی از منطق، ویژگی و مبانی نظری این روش‌ها ممکن نیست.

طبقه‌بندی موجود در علوم - طبیعی در مقابل غیرطبیعی، یا علوم فیزیکی در مقابل علوم انسانی/ اجتماعی و غیره - کم و بیش نظر دیلتی در بیش از صد سال قبل است و تمایز موجود میان تحقیق کمی در مقابل کیفی، می‌تواند به عنوان تکرار شکافی روش‌شناختی، تحت عنوان جدید بیان شود (کلینینگ و ویت، ۲۰۰۱: ۲).

برای برخی تحقیق کمی، با پوزیتیویسم و تحقیق کیفی با پدیدارشناسی تداعی می‌شود. از این چشم‌انداز، محققان کمی نقش تحقیق کیفی را به منبعی برای فرضیات تقلیل داده‌اند. حاصل چنین دیدگاهی آن است که پژوهش کمی و کیفی پارادایم‌هایی آشتی‌ناپذیرند چرا که مبانی معرفت‌شناختی‌شان با هم ناسازگار است. اما دیدگاه دیگر این است که تحلیل کمی و کیفی فقط رهیافت‌های متفاوتی به فرایند تحقیق بوده و می‌تواند به همراه هم در روشن کردن ابعاد یک حوزه پژوهشی مفید باشند (برایمن، ۱۹۹۶: ۲۸۸).

گیدنز در بحث از رهیافت‌های روش‌شناسانه در علوم اجتماعی، شکاف بین رهیافت‌های کیفی و کمی را نوعی دوگانگی غیرمفید می‌داند. او استدلال می‌کند که جامعه‌شناسی انتقادی باید به فراسوی چنین دوگانگی‌هایی حرکت کند تا بتواند پویایی‌های زندگی اجتماعی را درک کند. در همین راستا است که او ادعای قواعد جدید روش جامعه‌شناختی را مطرح می‌کند که به موجب آن نه تنها دوگانگی کمی/کیفی را یک مسأله می‌انگارد بلکه جامعه‌شناسان را تشویق به بازاندیشی رابطه آنها با تحقیقشان می‌کند و از آنها می‌خواهد به تأثیر متقابل علوم اجتماعی و زندگی اجتماعی مورد مطالعه این علم، حساس باشند. گیدنز معتقد است که فقط یک ارزیابی تمام عیار از مفاهیم اصلی جامعه‌شناختی، مثل عاملیت، ساختار و عینیت می‌تواند ابزاری برای رهیافت جدید فراهم آورد. برای گیدنز دوگانگی‌های کمی/کیفی، شکاف خرد و کلان را دامن زده و منجر به مباحث بیهوده زیادی شده است (تاگر و کنث، ۱۹۹۸: ۳۵).

دلیل اصلی حمایت از روش‌های کمی این است که آنها به فرد اجازه می‌دهند که گزاره‌های عام را از داده‌های حاصل از نمونه‌های نمایا استنباط کنند. اما آنچه که با بدست آوردن نمونه نمایا قربانی می‌شود، زمینه و بافت پاسخگویان و روابط متقابل آنها است. می‌توان از یک پاسخگو در مورد دوستان و خانواده‌اش پرسید؛ اما در داخل یک نمونه تصادفی، اطمینان حاصل کردن از اینکه دوستان و خانواده نیز در نمونه موجودند و داده از آنها حاصل می‌شود، مشکل است. نتیجه این که افراد به عنوان موجودیت‌های مجزا مدنظر قرار می‌گیرند. بنابراین می‌توان گزاره‌های اعتمادپذیری در مورد جمع‌ها فراهم کرد، به عنوان مثال درصد مردم فقیر؛ اما این امر، اغلب اصل موضوع علوم اجتماعی یعنی تحلیل نهادها و شکل‌بندی‌های اجتماعی را در نظر نمی‌گیرد. محقق ناچار است بتواند پدیده موجود در سطح کلان، مانند سطح جوامع یا سازمانها، سطح خرد و افراد، و نیز سطح تعامل بین اینها را مورد بررسی قرار دهد. با استفاده از رهیافت کیفی بهتر می‌توان شبکه‌های اجتماعی یک گروه یا مجموعه را درک کرد اما در اینجا مبنای ناچیزی برای تعمیم و آزمون آن یافته‌ها در چارچوب قیاسی وجود دارد (گیلبرت، ۲۰۰۲: ۱). این مسائل و موضوعها، ما را بر آن می‌دارد که رهیافت‌های کمی و کیفی را عمیق‌تر و دقیق‌تر کاویده، از محدودیت‌ها و کاربردهای آنها، تفاوت‌ها و شباهت‌ها، و سرانجام مبانی آنها آگاهی بیشتری کسب کنیم. در این مقاله به بررسی ویژگی‌های اساسی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در رابطه با پارادایم‌های سه‌گانه جامعه‌شناختی و مقایسه آنها می‌پردازیم.

در علوم اجتماعی سه پارادایم اصلی یعنی پارادایم اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی وجود دارند. در اینجا به اصول هر یک از این پارادایم‌ها می‌پردازیم.

اثبات‌گرایی

پارادایم اثبات‌گرایی تحت تأثیر روش علوم طبیعی و بویژه فیزیک نیوتن در عرصه علوم انسانی ظهور کرد. اثبات‌گرایی در علوم انسانی، متعلق به تفکر فلسفی آغاز قرن نوزدهم است که توسط آگوست کنت پایه‌گذاری گردید و اندیشمندان دیگری همچون امیل دورکیم آن را بسط و گسترش دادند. در این رویکرد با بکارگیری نگرش‌ها و روش‌های علوم طبیعی، طراحی و انجام تحقیقات علوم انسانی بر اساس روش کمی صورت می‌گیرد (ایمان، ۱۳۷۴: ۵۳). طیف وسیعی از تئوری‌های جامعه‌شناختی از جمله نظریه‌های کارکردگرایی، مبادله، رفتارگرایی و ... در چارچوب این پارادایم قرار می‌گیرند. اصول اثبات‌گرایی به طور خلاصه به شرح زیر است:

۱- شناخت معتبر تنها از طریق مشاهده مستقیم بوجود می‌آید که آن هم متضمن توانایی اندازه‌گیری و ثبت است. «مشاهده» در این مفهوم، به معنی پذیرش شواهد تجربی

به عنوان تنها شواهد معتبر است. بنابراین اموری که قابل رؤیت نیستند، نمی‌توانند بواسطه تعریف، به عنوان شناخت و شواهد معتبر پذیرفته شوند.

۲- وظیفه‌ی علم تشخیص، تحلیل و فهم علت‌های رفتار انسان‌ها به منظور رسیدن به روابط علت و معلولی همیشگی و دائماً درست - قانون - می‌باشد. بنیان این دیدگاه این عقیده است که افراد رفتارشان تصادفی نبوده بلکه تحت فشارهای ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد و اگر این علت‌ها را بشناسیم می‌توانیم رفتار بشر را تبیین کرده و پیش‌بینی کنیم.

۳- از آنجا که این نوع علم ربطی به اعتقادات، خواسته‌ها، امیدها و افکار افراد ندارد، دانشمند باید دارای نگاهی عینی و فارغ از ارزش باشد و روش‌های بکار رفته نیز باید مستقل از تفاسیر ذهنی محقق بوده همچنین تکرار دقیق پژوهش امکان پذیر باشد. (لیوسی، ۲۰۰۵: ۳).

پارادایم تفسیری

منشأ پارادایم تفسیری را می‌توان در آثار جامعه شناس آلمانی، ماکس وبر و فیلسوف آلمانی، ویلهلم دیلتای یافت. وبر استدلال می‌کند که علم اجتماعی نیازمند مطالعه « کنش اجتماعی معنادار » یا کنش اجتماعی معطوف به هدف می‌باشد. او معتقد به درون‌فهمی بوده و اینکه ما باید به دنبال دلایل یا انگیزه‌های شخصی که احساسات و عقاید درونی را شکل می‌دهد و راهنمای تصمیمات فرد برای کنش به روش‌های خاص است، باشیم (نویمان، ۱۹۹۷: ۶۸). اصول این پارادایم بطور خلاصه چنین است:

- ۱- جهان اجتماعی در این دیدگاه توسط مردم و در طی زندگی روزمره‌شان تولید و بازتولید می‌شود. از این رو آنچه که ممکن است اکنون درست باشد، می‌تواند در آینده و یا جامعه دیگر درست تلقی نشود. بنابراین جهان اجتماعی هیچگونه « ویژگی هنجاری » یا « ساختار اجتماعی » آنگونه که پوزیتیویست‌ها و رئالیست‌ها درک می‌کنند، ندارد.
- ۲- از آنجایی که عملکرد افراد، جهان آنها را خلق می‌کند پس جستجوی قوانین علت و معلولی از لحاظ نظری گمراه کننده است. اگر رفتار افراد بوسیله تفسیر شخصی آنها از جهان‌شان تعیین شود، بنابراین امکان کشف روابط علی از طریق روش تجربی وجود ندارد.
- ۳- از آنجا که جهان اجتماعی به وسیله‌ی افراد گوناگون در شرایط متفاوت و به روش‌های مختلف درک می‌گردد، بنابراین هر چیزی در جهان اجتماعی نسبت به چیز دیگر نگریسته می‌شود و به لحاظ منطقی هیچ چیز نمی‌تواند همیشه کاملاً درست یا غلط باشد. نظریه‌هایی که برای تبیین روابط مشاهده شده خلق می‌کنیم، صرفاً بسط دادن پنداری است که برای فهم جهانمان، تدوین کرده‌ایم (لیوسی، ۲۰۰۵: ۴).

بطور خلاصه رویکرد تفسیری در علوم اجتماعی، تحلیلی منسجم و سازمان یافته از کنش اجتماعی با معنا از طریق مشاهده مستقیم و دقیق رفتار مردم در شرایط طبیعی، برای فهم و تفسیر چگونگی خلق دنیای اجتماعی توسط افراد و معنا بخشی به آن، ارائه می‌دهد (ایمان، ۱۳۷۴: ۵۴).

پارادایم انتقادی

بنیان‌های این پارادایم را می‌توان در نظریه‌های کارل مارکس جستجو کرد. نظریه‌های تضادی، فمینیستی و انتقادی به این پارادایم وابسته‌اند. پارادایم انتقادی، اثبات‌گرایی را علمی کوتاه‌بین، ضد دموکراتیک و غیرانسانی می‌داند. همچنین این پارادایم، پارادایم تفسیری را بیش از حد ذهنی و نسبی‌گرا ارزیابی می‌کند. انتقادگرایان بعد از نقد و بررسی واقعیت، با توسل به مفاهیم فلسفی از قبیل آزادی، حقیقت، برابری و عدالت در پی ایجاد تحول اساسی در آن موقعیت هستند (همان: ۵۵). اصول این پارادایم را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

۱- همانند اثبات‌گرایان، می‌پذیرند که ساختارهای اجتماعی، موجودیت تاریخی و مستقلی دارند که برای ما به عنوان افراد به صورت «بیرونی» تجربه می‌شود. این ساختارها بر ما اثر می‌گذارند، به همین دلیل مطالعه ساختارهای اجتماعی در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد. از سوی دیگر این پارادایم مانند تفسیرگرایی می‌پذیرد که آنچه ما به عنوان واقعیت به آن معتقدیم پیامدهای مهمی برای رفتار ما خواهد داشت. بر خلاف اثبات‌گرایی، استدلال می‌کند که خود ساختارهای اجتماعی محصول روابط اجتماعی هستند. ساختارها نه فقط توسط افراد بلکه بوسیله گروه‌ها یا طبقات قدرتمند که به دنبال منافع خاصی به زیان گروه‌ها یا طبقات اجتماعی با قدرت کمتر هستند، خلق می‌شوند. انتقادی‌ها بر خلاف تفسیرگرایان برای ساختارهای اجتماعی، موجودیت عینی بیرونی و فوق افراد خلق‌کننده آنها قائل می‌باشند و چنین ساختارهایی نمی‌توانند به راحتی تغییر کنند (لیوسی، ۲۰۰۵: ۶).

۲- ساختارهای اجتماعی فقط در اثراتشان واقعیت می‌یابند. بنابراین ما فقط می‌توانیم آنها را بر حسب مجموعه‌های خاصی از روابط اجتماعی که در زمان و مکان خاصی وجود دارند، مطالعه کنیم. از این بعد، ساختارهای اجتماعی صرفاً محصول روابط نهفته هستند، چیزهایی که ما نمی‌توانیم ببینیم، اما با وجود این شکلی از هستی و وجود را دارا هستند. ما توانایی تفکر را داریم؛ ما از خود و روابطمان آگاه هستیم. اما به هر حال معنای هر رابطه به زمینه اجتماعی که در آن وجود دارد و به وسیله‌ی آن حمایت می‌شود، مربوط است. یک رابطه نمی‌تواند بدون حمایت ساختارها یا چارچوب‌های فکری، معنای اجتماعی داشته باشد. اگر چه افراد به خاطر توان آگاهی از زمینه اجتماعی رفتارشان، نهایتاً

ساختارهای اجتماعی را خلق می‌کنند، اما باید دانست که ساختارهایی که توسط افراد بوجود می‌آید بر رفتار آنها تأثیر انعکاس گونه‌ای دارد. زمینه اجتماعی رفتار ما، آشکارا بر حدود و گزینش رفتاری که برمی‌گزینیم، تأثیر می‌گذارد (همان: ۶).

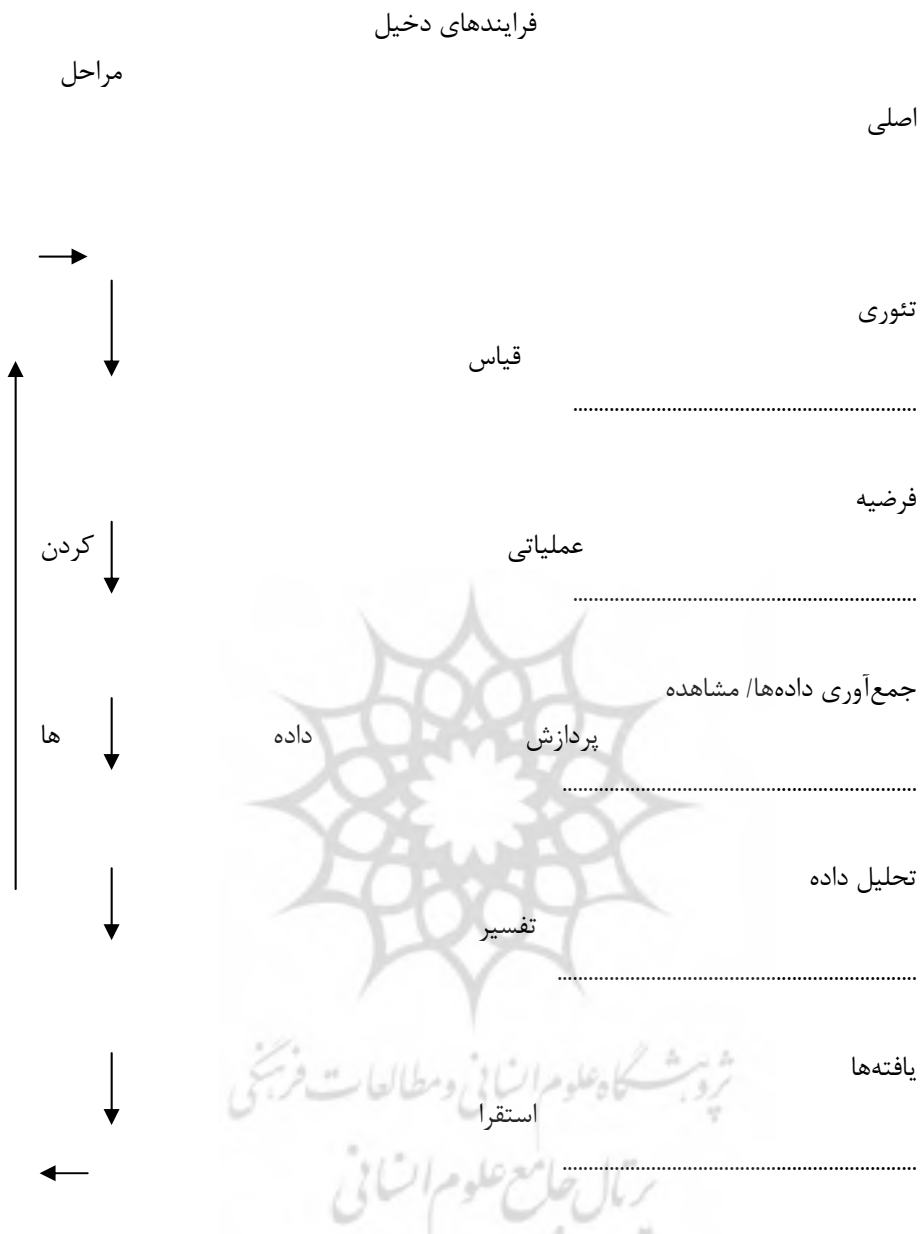
۳- طبق آنچه گفته شد، روشن است که هر گونه معرفت و شناخت درباره جهان از دیدگاه انتقادی‌ها، ایدئولوژیک خواهد بود. آنچه که ما «می‌دانیم» صرفاً محصول اشکال خاصی از روابط اجتماعی است که صورتی «عینی» دارد. اگر این ایده را قبول کنیم، وظیفه علم نشان دادن راهی است که بتوانیم شکلی از جامعه انسانی را بر اساس اصول اخلاقی بسازیم که عادلانه‌ترین و مساوات‌گرایانه‌ترین روش ساماندهی وجود اجتماعی است (همان: ۶).

سیلورمن این سه پارادایم را به مثابه سه جبهه مختلف در نظر می‌گیرد که بر اساس نقش محقق، سیاست اتخاذ شده و پای‌بندی‌های محقق از هم تفکیک شده‌اند. در پارادایم اثباتی، محقق نقش مشاور دولت را دارد و سیاست دیوانسالارانه را اخذ می‌نماید. وی به مهندسی اجتماعی یا روشنگری برای سیاست‌گذاران پای‌بند است. در جبهه‌ی تفسیری، محقق، پژوهشگری است که سیاست لیبرال را اخذ نموده و پای‌بند به دانش به خاطر دانش است. در این پارادایم وجدان پژوهشگر راهنمای او است. در جبهه انتقادی، محقق در نقش جانبداری است که با اتخاذ سیاست مارکسیستی یا محافظه‌کارانه، طرفدار دانش برای حمایت از یک نظریه یا عمل سیاسی است (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۲۴۶).

رهیافت کمی

برخی ویژگی‌های اساسی اثبات‌گرایی را می‌توان در روش تحقیق کمی به‌وضوح مشاهده کرد: به عنوان مثال، تأکید بر ارائه مفاهیم قابل سنجش، و وجود قیاس و استقرا. در این قسمت به بررسی برخی ویژگی‌های اصلی تحقیق کمی می‌پردازیم. اغلب متخصصین تحقیق کمی، این تحقیق را در قالب یک ساختار منطقی مجسم می‌کنند که در آن نظریه‌ها، مسائل را تعیین می‌کنند و محققان این مسائل را بوسیله فرضیه‌های مشتق شده از تئوری‌های عام نشان می‌دهند. فرضیه‌ها نشان‌دهنده توقعات ما در مورد روابط علی احتمالی بین مفاهیم می‌باشند (برایمن، ۱۹۹۶: ۱۸).

ساختار منطقی در تحقیق کمی در شکل زیر نشان داده شده است (همان: ۲۰):



تعریف لازارسفیلد در مورد حرکت از مفاهیم به شاخص‌های تجربی، یکی از شناخته‌شده‌ترین طرح‌های مربوط به تبدیل مفاهیم به امور مشاهده‌پذیر است. وی برای این

جریان، چهار مرحله در نظر می‌گیرد. در آغاز ما « ایده‌ای » درباره بعد خاصی از یک قلمرو نظری خاص را توسعه می‌دهیم که همان نتیجه افکار ما در مورد آن قلمرو نظری است، سپس لازم است که این تصور را « خاص » کنیم؛ یعنی آن را به مؤلفه‌های گوناگون که همان وجوه مختلف پدیده است، تجزیه کنیم. آنگاه باید شاخصهایی را برای هر وجه ساخت. این مرحله، اساس فرایند عملیاتی شدن است و بنابراین برای هر بعد مفهوم مورد نظر، آیتم‌هایی در پرسش‌نامه در نظر گرفته می‌شود. بالاخره لازارسفیلد « تدوین شاخص‌ها » را مطرح می‌کند که بواسطه آن برای هر یک از وجوه شاخص ساخته می‌شود (همان: ۲۳).

در ادامه به بررسی برخی ویژگی‌های پژوهش کمی می‌پردازیم.

جمع‌آوری داده‌ها

تحقیق کمی با رویکردهای متفاوتی برای جمع‌آوری داده‌ها همراه است. پیمایش اجتماعی یکی از مهمترین روشهای جمع‌آوری داده‌هاست که متضمن ویژگی‌هایی از تحقیق کمی است. از دید بسیاری از متخصصین، قابلیت پیمایش در ایجاد داده‌های کمی شده به منظور آزمون نظریه‌ها و فرضیه‌ها، ابزار مهمی برای کسب علم است. پیمایش، داده‌ها را از نمونه‌ای از افراد به نمایندگی از جمعیت وسیع‌تر جمع‌آوری می‌کند. تحقیق پیمایشی بر اساس تحقیق زیربنایی طراحی شده که پژوهش مقطعی نامیده می‌شود. به این معنی که داده‌ها در مقطعی از یک زمان و مکان خاص از افراد جمع‌آوری می‌شود تا شیوه‌های ارتباط متغیرها و درجات ارتباطشان کشف شود.

در مقابل روش پیمایش اجتماعی، روش اصلی جمع‌آوری داده‌ها در روان‌شناسی اجتماعی، روش آزمایش است که با تکیه بر سنت تحقیق کمی انجام می‌شود. در روش آزمایش دو گروه کنترل و آزمایش وجود دارند که واحدها بطور تصادفی در بین آنها تقسیم می‌شوند و منطق آن این است که گروه آزمایش در معرض محرک (متغیر مستقل) قرار می‌گیرد در حالی که گروه کنترل در معرض این متغیر قرار نمی‌گیرد چون دو گروه در تمام ابعاد دیگر یکسان می‌باشند، تفاوت‌های مشاهده شده بین دو گروه، ناشی از متغیر مستقل تلقی می‌شود (همان: ۱۱).

پیمایش و آزمایش دو ابزار اصلی در تحقیق کمی هستند. اما سه روش دیگر نیز وجود دارد:

۱- تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده پیشین. مانند آمارهای رسمی در جرائم، خودکشی، بیکاری و غیره را می‌توان در سنت تحقیق کمی گنجانند. تحلیل دورکیم از خودکشی نیز اغلب به عنوان نمونه بارزی از تحقیق در این سنت در نظر گرفته می‌شود.

۲- مشاهده ساخت یافته که بسیاری از ویژگی‌های تحقیق کمی را دارا است و عبارت است از ثبت مشاهدات بر طبق جدول زمان‌بندی شده از پیش مشخص و کمی کردن نتایج داده‌ها. این روش اغلب در بررسی الگوهای تعامل مانند مطالعه تعامل معلم - دانش آموز و یا مطالعه بلاو در مورد الگوهای مشورت بین کارمندان در دیوانسالاری دولت، بکار می‌رود.

۳- تحلیل محتوا، همان‌طور که بردزورث^۱ در تحلیل کمی در محتوای ارتباطی رسانه‌ها مانند روزنامه، نشان داده است در بسیاری از ویژگی‌های اصلی تحقیق کمی با آن مشترک است (همان: ۱۲).

روابط علی

یکی از نکات مورد تأکید در بین محققان کمی، موضوع علیت است. این به خاطر آن است که محققان کمی به دنبال یافته‌هایی شبیه یافته‌های علوم طبیعی هستند که به صورت علی بیان می‌شوند. به علاوه یافته‌های علت و معلولی از اهمیت عملی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. بدین معنا که اگر بدانیم الف بر ب اثر می‌گذارد، با دستکاری الف می‌توان ب را دستکاری کرد (برایمن و کریمر، ۱۹۹۹: ۷).

در مطالعه مقطعی برای تعیین روابط علی در بین متغیرها باید سه شرط برآورده شود. اول اینکه باید مشخص شود که بین متغیرهای موردنظر، رابطه وجود دارد. بدین معنی که آنها به هم وابسته نیستند. تکنیک‌های آماری شناخته شده می‌توانند در تشخیص رابطه به ما کمک کنند؛ دوم، روابط نباید کاذب باشد. بدین معنی که باید مشخص شود که متغیر سومی مقدم بر دو متغیر Y, X و همچنین در ارتباط با آنها، باعث ایجاد رابطه ظاهری بین Y, X نشده باشد؛ و سوم اینکه تحلیل‌گر داده‌ها باید یک نظم زمانی برای مجموعه متغیرهای مورد بحث، مشخص کند. تعیین این نظم زمانی، قراردادی نیست بلکه بر اساس درکمان از زندگی روزمره، تعیین می‌کنیم که کدام متغیر قبل از متغیر دیگر قرار می‌گیرد (برایمن، ۱۹۹۶: ۳۱).

اعتبار درونی و بیرونی در تحقیق کمی

هدف اصلی طرح‌های آزمایشی، پیشینه کردن آن چیزی است که کمبل آن را اعتبار درونی می‌نامد، تا حدی که علت واقعاً بر معلول اثر بگذارد.

^۱-Beardsworth

محققینی که به انجام طرح‌های آزمایشی می‌پردازند با مشکلات مربوط به تعمیم درگیرند. این موضوع اغلب به مسأله اعتبار بیرونی اشاره دارد که بر حدی که یافته‌ها می‌توانند به فراسوی آزمایش، تعمیم داده شوند، دلالت دارد. عواملی که ممکن است اعتبار بیرونی را تهدید کنند شامل تأثیرات منحرف‌کننده آزمونهای پیش از تحقیق^۱ و گروه‌های کنترل و یا تأثیرات منحصر بفرد موقعیت آزمایش بر روی رفتار واحد‌ها است. آخرین مشکل مربوط می‌شود به مقوله عام « اثرات واکنشی^۲ » (همان: ۳۶).

تعمیم نتایج^۳

محقق کمی بر این امر تمرکز می‌کند که نتایج یک تفسیر خاص را بتواند به فراتر از محدوده چارچوب تحقیق، تعمیم دهد. در بین محققین پیمایشی، مسایل مربوط به نمونه‌گیری و بویژه نمایا بودن نمونه، اهمیت فراوان دارد. اساساً، توجه بر این است که یافته‌ها را می‌توان به جمعیت وسیع‌تری که نمونه، نمایانگر آن است، تعمیم داد. به علاوه تکنیک‌های استنباط آماری (مانند مجذور خی) که بطور گسترده‌ای مورد استفاده محققین پیمایشی قرار می‌گیرند، تنها در بافت نمونه‌های تصادفی انتخاب شده‌ای معنی می‌دهد که به ما اجازه تعمیم به جمعیت را بدهد (همان: ۳۴).

تکرار^۴

تکرار یافته‌های موجود اغلب ویژگی علوم طبیعی است. این امر، محققان کمی را بر آن داشته که چنین ویژگی را در علوم اجتماعی نیز بگنجانند. انجام موفقیت‌آمیز آن، مرتبط به فرایند تعمیم است. تکثیر و تکرار پژوهش می‌تواند ابزاری را برای واریسی اینکه تا چه حد یافته‌ها قابل کاربرد و مربوط به سایر زمینه‌هاست، بدست دهد. همچنین می‌تواند سوگیری‌های محقق را مشخص سازد. محققان کمی که پژوهش را فارغ از ارزش بدانند، اندک‌اند. بنابراین تکرار می‌تواند به عنوان عاملی برای کنترل افراط‌ها مدنظر باشد. تکرار به معنای آن است که محققان دیگر در مجموعه‌های دیگر و با نمونه‌های متفاوت، تلاش کنند تا پژوهش را تا حد ممکن شبیه پژوهش اولی تکرار نمایند (همان: ۳۷).

¹ Pre-Test

² Reactive effects

³ Generalization

⁴ Replication

فردگرایی^۱

پژوهش کمی بر افراد تأکید می‌کند و فرد مرکز توجه محققان کمی است. تا حد زیادی این تأکید از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که ابزار پیمایش بر روی واژه‌های مجزای پژوهش تمرکز می‌کند. آنگاه پاسخ‌های آنها جمع‌آوری می‌شود تا سنجش‌های کلی را برای نمونه فراهم کند. در حالیکه کسانی چون کلمن برآنند که این جهت‌گیری برای مطالعه الگوهای روابط و تعامل (که برای آنها اشکال دیگری از نمونه‌گیری مانند نمونه‌گیری گلوله برفی ممکن است نیاز باشد) مناسب نیست اما تأکید سنت پیمایشی بر نمونه‌گیری تصادفی، نوعی فردگرایی فراگیر را بوجود آورده است. یکی از تجلیات چنین گرایشی، این دیدگاه است که وجوه مختلف واحدهای اجتماعی می‌تواند از پاسخ‌های مجموعه افراد حاصل شود (همان: ۳۹).

رهیافت کیفی

علی‌رغم رهیافت کمی که ریشه در سنت‌های نظری دارد که تلاش آنها بنا کردن علوم انسانی و اجتماعی بر مبنای علوم طبیعی است، بنیان‌های روش کیفی پژوهش، در سنت‌های نظری دیگری نهفته است که اساساً موضوع مطالعه علوم انسانی را ماهیتاً متفاوت از موضوع مطالعه علوم طبیعی می‌دانند. بنابراین روش‌های مطالعه آن را نیز متفاوت می‌بینند. تاریخچه تحقیق کیفی در این قرن به پنج قسمت تقسیم می‌شود. که هر مرحله با توجه به مرحله قبلی‌اش توصیف می‌شود.

دوره اول از دهه اول قرن بیستم شروع می‌شود و تا جنگ جهانی دوم ادامه دارد. در این دوره محققین کیفی گزارش‌های استعماری و عینی را از تجربیات میدانی که انعکاسی از پارادایم پوزیتیویستی بود، نگاشتند (دنزین و لینکلن، ۱۹۹۸: ۱۳).

دوره دوم (مرحله مدرنیستی) بر اساس آثار مرسوم دوره سنتی بنا شد. در این دوره، واقع‌گرایی اجتماعی، طبیعت‌گرایی و قوم‌نگاریهای بخشی از زندگی هنوز با ارزش هستند و بسیاری از متون سعی در شکل دادن و صورت‌بندی روش‌های کیفی دارند. قوم‌نگار نوگرا و مشاهده‌گر مشارکتی با دقت و موشکافی تلاش می‌کردند، مطالعات کیفی درباره فرایندهای اجتماعی مهم، شامل انحراف و کنترل اجتماعی در کلاس و جامعه انجام دهند. این دوره زمان طغیانی سازنده و بدیع بود. نسل جدیدی از دانش جویان فارغ‌التحصیل در رشته‌های علوم انسانی با تئوری‌های تفسیری جدید (اتنوگرافی، پدیدار شناسی، نظریات انتقادی، فمینیسم) روبرو شدند. پس‌اپوزیتیویسم به عنوان پارادایم قدرتمند معرفت‌شناسانه عمل می‌کرد (همان: ۱۴).

¹ Individualism

به موازات ظهور جنبش‌های اجتماعی نژادی، جنسیتی، و جنسی جدید پسااستعماری، بنیان فلسفی قوم‌نگاری انتقادی نیز به شدت توسعه یافت. قوم‌نگاران انتقادی پس از دهه ۱۹۶۰ شروع به نقدهای فرهنگی از جامعه مدرن و نهادهای آن کردند. آنها به پوزیتیویسم تاختند و اغلب به مطالعه گروه‌ها و ایدئولوژی‌های حاکم و منازعات و احساسات مردم ستم‌دیده پرداختند (فولی و والنزولا، ۲۰۰۵: ۲۱۷-۲۳۴).

دوره سوم به ژانرهای تیره و تاریک معروف است. با آغاز مرحله سوم (۱۹۷۰-۱۹۸۶) محققین کیفی استراتژی‌ها، روش‌ها و پارادایم‌های کاملی برای بکار بستن در تحقیقاتشان در اختیار داشتند. تئوری‌ها به صورت تعامل‌گرایی نمادین، ساخت‌گرایی، روش‌شناسی مردمی، انتقادی، نشانه‌شناسی^۱، ساختارگرایی، فمینیسم، و پارادایم‌های گوناگون تقسیم‌بندی شد. تحقیق کیفی کاربردی توانمند شد و خط مشی‌ها و اخلاق کیفی، موضوعات قابل توجهی شدند. رهیافت‌های تمامیت‌خواه کارکردی، پوزیتیویستی، و رفتاری قدیم در برابر رهیافت‌های تکثرگراتر و تفسیری‌تر، تاب تحمل نداشت. این رهیافت جدید تجلیات فرهنگی و معانی آنها را نقطه عزیمت خود قرار داد. گیرتس با فراخواندن به «توصیف ضخیم^۲» وقایع، مناسک و آداب و رسوم خاص، نشان داد که تمام نوشته‌های انسان‌شناختی، تفسیرهایی از تفسیر بودند و مشاهده‌گر هیچ‌گونه ارجحیتی در تفسیرهای نوشته شده نداشت. هدف محوری تئوری، مفهوم ساختن موقعیت محلی یا بومی بود. گیرتس بر آن بود که مرزهای بین علوم اجتماعی و علوم انسانی تیره و تاریک شده است. عالمان اجتماعی اکنون به خاطر متدهای تحلیلی، تئوری‌ها و مدل‌ها به سمت علوم انسانی گرایش می‌یافتند (نشانه‌شناسی، هرمنوتیک) (دنزین و لینکلن، ۱۹۹۸: ۱۸).

دوره چهارم یا بحران نمایا^۳ از اواسط دهه ۱۹۸۰ شروع شد و با کتابهایی چون *انسان‌شناسی تجربی* (ترنر و برونر، ۱۹۸۶) و *انسان‌شناسی به عنوان نقد فرهنگی* (مارکوزه و فیشر، ۱۹۸۶) خود را نشان داد. هنجارهای قدیمی در انسان‌شناسی (عینیت‌گرایی، ساختاربندی زندگی اجتماعی بوسیله آداب و رسوم و آیین‌های ثابت) کاملاً تضعیف شد. معرفت‌شناسی‌های فمینیستی و انتقادی و معرفت‌شناسی‌های قومی و نژادی در توجه به این عرصه با هم رقابت می‌کنند و موضوعاتی چون اعتبار، پایایی و عینیت که در دوره اول مطرح شدند یک بار دیگر مسأله‌آمیز شدند. تئوری‌های تفسیری در مقابل تئوری‌های

¹ Blurred Genres

² Semiotic

³ Thick description

⁴ Crises of Representation

زمینه‌ای^۱ بیشتر معمول و متداول شدند (همان: ۱۹). این بحران اشاره به کاربرد مسأله آمیز تجربه شخصی فرد محقق دارد.

دوره پنجم هم اکنون است که با بحران‌های دوگانه نمایایی و مشروعیت شکل یافته است. منظور از بحران دوم، روش‌های آزمون نتایج تحقیق کیفی است. تئوریها با واژگان روایتی به عنوان « قصه‌های میدان»^۲ تعبیر می‌شوند. دغدغه‌ی بازنمایی « دگری» همچنان باقی می‌ماند. معرفت‌شناسی‌های جدید از گروه‌های خاموش پیشین به منظور پیشنهاد راه حل‌هایی برای این مسأله ظهور می‌کند. مفهوم محقق بی تفاوت رها می‌گردد. نظریه‌های محلی‌تر و خردتر که با مسایل خاص و موقعیتهای ویژه متناسبند، جایگزین روایت‌های بزرگ می‌شود (همان: ۲۲).

اکنون به بررسی هریک از این رهیافت‌ها می‌پردازیم.

مبانی فکری رهیافت کیفی

همانگونه که تحقیق کمی تحت تأثیر علوم طبیعی به دنبال آن است که چگونگی شکل‌گیری معرفت در مورد جهان اجتماعی را درک کند، تحقیق کیفی نیز در مورد مطالعه واقعیت اجتماعی، متضمن پیش فرضهایی است. بنابراین صحبت از متودولوژی کمی یا کیفی به معنای آن است که مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های به هم مرتبط در مورد جهان اجتماعی وجود دارد. پیش فرض‌هایی که فلسفی، ایدئولوژیکی و معرفت‌شناختی هستند. اینها چیزی بیش از صرف تکنیک‌های جمع‌آوری داده‌ها هستند. مبانی فکری که پژوهش کیفی را با معرفت‌شناختی متمایز آن شکل می‌دهند عبارتند از: پدیدارشناسی، تعامل‌گرایی نمادین، طبیعت‌گرایی، تفهم، و روش‌شناسی مردمی (برایمن، ۱۹۹۶: ۵۰).

پدیدارشناسی. در رهیافت پدیدارشناسانه در علوم اجتماعی دو موضوع مدنظر است: اول اینکه موضوعات علوم اجتماعی - افراد و واقعیت اجتماعی - اساساً با موضوع علوم طبیعی متفاوت است. ثانیاً هر تلاشی برای فهم واقعیت اجتماعی، باید در تجربه افراد در آن واقعیت اجتماعی ریشه داشته باشد. پدیدارشناسی، رفتار انسان را به عنوان فرآورده تفسیرهای افراد از جهان‌شان نشان می‌دهد. وظیفه پدیدارشناس و روش‌شناس کیفی، دریافت^۳ این فرایندهای تفسیر است تا معانی رفتار شخص را درک کند. پدیدارشناس تلاش می‌کند که امور را از دیدگاه آن شخص ببیند (همان: ۳-۵۲).

^۱ Grounded

^۲ Tales of the field

^۳ Capture

تعامل‌گرایی نمادین. دو مفهوم اساسی در این سنت - تعریف موقعیت و خود اجتماعی - به این رهیافت مزایایی داده که البته از سوی دیگر، برخی مضامین کانونی را از آن گرفته است. مفهوم تعریف موقعیت به سخن توماس برمی‌گردد: «اگر فرد موقعیتی را واقعی تعریف کند، در نتیجه آن موقعیت برایش پیامدهای واقعی دارد». ایده خود اجتماعی نیز، افراد را به عنوان ترکیب پیچیده‌ی گزینه‌ی زیستی و قیود اجتماعی درونی شده در نظر می‌گیرد (همان: ۵۴).

کنش متقابل نمادین، سرچشمه معانی را در ذات اشیاء و یا عناصر روان‌شناختی بین افراد جستجو نمی‌کند. معنای یک چیز برای یک شخص از شیوه‌هایی که سایر افراد در رابطه با آن عمل می‌کنند، ایجاد می‌شود. کنش‌های آنها تعریف کننده آن چیز برای شخص است. بنابراین کنش متقابل نمادین معانی را محصولات اجتماعی که از طریق فعالیت‌های افراد متعامل شکل می‌گیرند، می‌داند (برگ، ۲۰۰۱: ۸).

کارهای بلومر و دنزین بر اساس این روش هستند. در اجرای این روش، پژوهشگر می‌کوشد تا دریابد که افراد مقصودشان از ایجاد ارتباط متقابل چیست و چه معنا یا برداشتی از این ارتباط دارند. در این روش بر معنا یا مفهومی که در سازمان‌های اجتماعی وجود دارد تأکید می‌شود (مارشال و راس من، ۱۳۸۱: ۳).

بلومر کنش اجتماعی را متکی بر سه فرض توصیف می‌کند: فرض اول این است که کنش‌های انسانی بر اساس معنایی است که امور برای فرد دارد. دوم این که معانی این امور مشتق شده یا برآمده از تعامل اجتماعی است که فرد با اطرافیانش دارد. سومین فرض این است که فرایند تفسیری که شخص در مواجهه با امور بکار می‌برد، این معانی را تعدیل کرده و جهت می‌دهد (برایمن: ۱۹۹۶: ۵۵).

تفهم. تأکید بر تفهم در علوم انسانی که از قبل از وبر توسط کسانی همچون ویلهلم دیلتی، هنری دیکرت و دیگران صورت می‌گرفت، با وبر مسیر تازه‌ای یافت. او علوم اجتماعی را به عنوان علوم فرهنگی تفسیری در نظر می‌گرفت و تلاش می‌نمود ترکیبی از تفهم و تبیین را بدون اصرار بر تفاوت بین این دو جهتگیری معرفت‌شناختی - روش‌شناختی بکار گیرد (دلانتی و استرایدم، ۲۰۰۳: ۸۶).

از دید وبر، جامعه‌شناسی علمی است که به دنبال فهم تفسیری کنش اجتماعی است تا تبیین علی این علت و معلول‌ها. وبر دو شکل از فهمیدن را تشخیص داد: «فهم مشاهده‌ای مستقیم از معنای ذهنی کنش» و فهم «تبیینی» یا «انگیزشی» که در آن کنش خاص در سلسله‌ای از کنش‌های قابل فهم جای می‌گیرد، که فهم آن به عنوان تبیین روند واقعی رفتار تلقی می‌شود (برایمن، ۱۹۹۶: ۷-۵۶).

طبیعت‌گرایی. ماتزا^۱ به پیروی از رندال^۲ به معنی دیگری از طبیعت‌گرایی اشاره می‌کند که در مقابل تعریف این واژه در علوم طبیعی است. این مفهوم دوم بیان می‌کند که محقق باید پدیده‌ها را تا حد امکان طبیعی مطالعه کند.

بلومر برای ارزیابی روش‌های مطالعه زندگی اجتماعی، به این نکته توجه دارد که تا چه حد روش مورد نظر، ماهیت^۳ جهان تجربی را مدنظر قرار می‌دهد. طبیعت‌گرایی شامل دو موضوع بهم مرتبط است: اکراه نسبت به روش‌های مصنوعی تحقیق، چراکه تصویر واقعیت اجتماعی را تحریف می‌کنند، و توجه به آشکار کردن جهان اجتماعی به شیوه‌ای که با تصویر آن سازگار باشد (همان: ۹-۵۸).

روش‌شناسی مردمی. بنیان‌گذار روش‌شناسی مردمی، هارولد گارفینگل است که کتاب او *مطالعاتی در روش‌شناسی مردمی* منجر به تأکید بر زبان و وجوه خرد واقعیت اجتماعی در پژوهش اجتماعی و دوری از وجوه کلان ساختارهای بزرگ مقیاس و فرایندهای تاریخی مدرنیته - که در کارکردگرایی ساختاری پارسونز و مارکسیسم شاهد آن هستیم - گردید. گارفینگل جهت مطالعه صور معرفت، ساختارهای تفسیری و قواعد شناختی در زندگی روزمره بر روش‌های مردمی متمرکز شد. هسته رهیافت او این نکته است که افراد در زندگی روزمره، جهان و موقعیت خود در آن را معنادار می‌سازند (دلانتی و استرایدم، ۲۰۰۳: ۹۷). این رهیافت بر چگونگی درک جهان اجتماعی توسط افراد توجه دارد. روش‌شناسان مردمی نمونه‌هایی از تحقیق کیفی انجام داده‌اند که در آن اساساً از مشاهده مشارکتی، مصاحبه ساختار نیافته و مانند آن استفاده کرده‌اند (برایمن، ۱۹۹۶: ۵۳).

ماهیت تحقیق کیفی

چرا از روش‌های کیفی استفاده می‌کنیم؟ در مطالعه زیست جهان‌ها^۴، محققین بر زبانهایی که به طور طبیعی سربر می‌آورند و نیز معانی که افراد به تجربیات خود می‌بخشند، تأکید می‌کنند. زیست‌جهان‌ها شامل عواطف، انگیزه‌ها، نمادها و معانی آنها، همدلی و سایر جنبه‌های فرهنگی زندگی در حال تکامل افراد و گروه‌ها می‌شود. این عناصر همچنین ممکن است نشانگر رفتارهای جاافتاده، تجارب و شرائط مختلفی باشد که بر این روالهای جاافتاده و مجموعه‌های طبیعی اثر می‌گذارند. همانگونه که شوارتز و جاکوبز نشان می‌دهند، تعداد زیادی از این عناصر مستقیماً قابل مشاهده‌اند، چنانکه گویی عینی هستند. با وجود

¹ Matza

² Randall

³ Nature

⁴ Life worlds

این، عناصر خاصی از نمادگرایی، معنا و فهم، نیاز به در نظر گرفتن درک خود افراد و ذهنیت آنها دارند (برگ، ۲۰۰۱: ۱۰).

روندهای کیفی، ابزاری برای دستیابی به داده‌هایی در مورد انسان‌های واقعی فراهم می‌کند که به صورت کمی در نمی‌آیند و این‌ها بوسیله محقق با مشاهده، صحبت کردن با خود مردم و آثار شخصی شان (مانند نامه‌ها، عکس‌ها، صورت حساب‌ها، روزنامه‌ها، رژیم‌های غذایی و غیره) صورت می‌گیرد. به طور خلاصه فنون کیفی به محقق کمک می‌کنند که در فهم و درک دیگران شریک شده و دریابد که مردم چگونه زندگی روزانه خود را ساماندهی می‌کنند و معنا می‌بخشند.

به لحاظ نظری، توضیح و تبیین هدف عمومی تحقیق کیفی از دیدگاه کنش متقابل نمادی مشتق می‌شود. کنش متقابل نمادی یک مفهوم چترگونه است که در زیر آن نظریه‌های مختلف و مرتبط به هم می‌تواند قرار گیرد. آن چه که عناصر متعدد کنش متقابل را با هم وحدت می‌بخشد، تأکید بر فهم ذهنی و درک مردم، نمادها و اشیاء است (همان: ۷) آنچه که از آن به عنوان بحران تحقیق کیفی - بحران نمایایی و مشروعیت - یاد کردیم، در حقیقت بحران هرمنوتیک است. مسأله‌ای که اکنون بروز کرده بخشی از هرمنوتیک از آغاز آن است، اما تا آنجا که هرمنوتیک به عنوان ابزار فریبکاری یا اثر هنری و توانایی تفسیر کردن به عنوان یک استعداد در نظر گرفته می‌شد، پنهان مانده است. مسأله ذهنی بودن نتایج در تحقیق کیفی آشکار شده است. ذهنی بودن یک اتهام جدید نیست و تلاشهایی در جهت پاسخ به آن انجام گرفته است. در فلسفه عنوان «تئوری‌های حقیقت»^۱ برای پاسخ به این نقد است. در تحقیقات تجربی، «اجماع متخصصان»^۲ که مفهومی از هابرماس می‌باشد، به عنوان شاخص حقیقت، مهم می‌باشد. گر چه تعیین متخصصان واقعی، مشکل است اما شدنی است (کلینینگ و ویت، ۲۰۰۱: ۳).

ضرورت دوم «گروه آزاد از اقتدار»^۳ است که باید مبادله آزادانه بحث‌های عقلانی را اجازه دهد این امر نوعی آرمان‌گرایی است که در واقعیت به سادگی رخ نمی‌دهد. توافق متخصصان ممکن است از قضاوت‌های عامیانه در بیشتر زمینه‌ها بهتر باشد اما معیار دقیقی برای حقیقت نیست و مثال‌های فراوانی در تاریخ علوم اجتماعی وجود دارد. در هر حال خود هابرماس موافقت فیلسوفان دیگر را بدست نیاورد (همان: ۳).

بنابراین مهم‌ترین مسایل هرمنوتیک عبارتند از:

۱- ذهنی بودن ذاتی تفسیرها.

¹ Truth theories

² Consensus of experts

³ Authority-free Group

۲- نهادی شدن روشی که از هنر به عنوان روش خاصی برای علوم انسانی استفاده می‌کند و اهداف و روش تحقیق خود را از روش تحقیق در علوم طبیعی جدا کرد. منطق این جدایی متضمن سه استدلال است: الف) تمایز با عنوان طبیعت در برابر انسان، علوم فیزیکی در برابر علوم انسانی، اشیاء فیزیکی در برابر تجلیات فرهنگی و غیره؛ ب) اهداف متمایز تحقیق، تجربه در برابر تفهم، علیت در برابر هرمنوتیک، اندازه‌گیری در برابر تفسیر و غیره؛ ج) شکل‌های مختلف اطلاعات کمی در برابر کیفی، اشیاء فیزیکی در برابر زمینه و متن و غیره.

۳- انحلال همه قوانین خاص برای انجام تحقیق در این زمینه‌ها.

با توجه به مسایل فوق می‌توان پیشنهادهاتی برای علم تأویل و هرمنوتیک ارائه داد:

۱- توجه کردن به تفسیرهای ذهنی به عنوان تکنیک‌های معمولی برای جهت‌گیری در درون زیست‌جهان‌ها و همچنین نقطه شروع تحقیق. اما به جای افزودن یک تفسیر دیگر، از روش‌شناسی‌های تحقیق علمی برای کشف الگوها، ساختارها و کارکردهای آن در سطح میان ذهنیت استفاده کنیم. که متضمن رها کردن ادعاهای جهان شمولی است. میان ذهنیت^۱، همیشه به موقعیت تاریخی و اجتماعی خاصی اشاره می‌کند.

۲- بدیل‌هایی برای اهداف و یا اشکال اطلاعات در نظر گرفته شود، تا هرگونه نیازی به جداسازی روش‌شناسی‌ها در زمینه‌های انواع تحقیق نادیده گرفته شود. این نشان می‌دهد که روش‌شناسی‌های اکتشافی بطور موفقیت آمیزی نه فقط در علوم رفتاری بلکه در علوم اجتماعی و روان‌شناسی نیز بدون تن‌دادن به محدودیت‌های مورد نظر دیلتای، بکار گرفته شدند.

۳- پرهیز از عقب‌نشینی به مرحله ماقبل روش‌شناختی یا روش آزمون و خطا و یا دست کشیدن از قواعد موجود در جمع‌آوری داده‌های تحقیق. اگر هدف تحقیق، اکتشاف باشد همیشه رویه‌های کم و بیش مناسب وجود دارد (همان: ۴).

روش‌های کیفی

تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از روش‌های پژوهش کیفی صورت گرفته است. اتکین سن و همکارانش روش‌های تحقیق کیفی را به هفت دسته تقسیم کرده اند: تعامل‌گرایی‌نمادین، انسان‌شناسی، زبان‌شناسی اجتماعی، روش‌شناسی مردم‌شناختی، ارزیابی دموکراتیک^۲،

^۱ Inter subjectivity

^۲ Democratic evaluation

مردم‌نگاری نئومارکسیستی و فمینیسم (مارشال و راس من، ۱۳۸۱: ۴). در همه روشهای کیفی اساس بر این است که تحقیق باید به صورت منظم در یک زمینه طبیعی انجام شود، و نباید همانند یک تحقیق تجربی در یک محدوده تصنعی صورت گیرد. به هر حال، با توجه به مواردی چند، این روشها متفاوت هستند، از جمله: شیوه‌ای که پژوهشگر درصدد جمع-آوری داده‌ها بر می‌آید، این که آیا داده‌ها به رفتارهای گفتاری یا غیر گفتاری (یا هر دو) مستند گردند، و اینکه آیا مناسب آن است که از افراد بخواهیم دیدگاه خود را ابراز دارند یا خیر و سرانجام اینکه این داده‌ها را چگونه می‌توان تجزیه و تحلیل کرد و چه شیوه‌ای مناسب‌تر و مفیدتر است (همان: ۶).

ویژگی‌های تحقیق کیفی

می‌توان موارد زیر را به عنوان عمومی‌ترین ویژگی‌های انواع پژوهش‌های کیفی دانست که در همه آنها مشترک است.

نگریستن از دید سوژه‌ها

اساسی‌ترین ویژگی تحقیق کیفی، تقید شدید آن به دیدن حوادث، کنش‌ها، هنجارها، ارزش‌ها و غیره از دیدگاه افرادی است که مطالعه می‌شوند. ارتباط واضحی بین این تعهد و موضع فلسفی رهیافت کیفی وجود دارد. استراتژی دریافت دیدگاه سوژه‌ها اغلب به صورت نگریستن از دیدگاه افرادی که مطالعه می‌کنید، بیان می‌شود. این رهیافت شامل آمادگی برای همدلی با کسانی است که مورد مطالعه قرار می‌گیرند، اما همچنین مستلزم قابلیت نفوذ به چارچوبهای معنایی می‌باشد که در آن عمل می‌کنند. مورد دوم ممکن است نیاز به درک زبان بومی خاص یا حتی یک زبان جدید را ایجاد کند، مانند آنچه که در مورد انسان‌شناسی اجتماعی وجود دارد (برایمن، ۱۹۹۶: ۶۱). با آنکه ساختارهای اجتماعی حتی ممکن است برای کنشگران (یا اعضا جامعه) مبهم باشند، اما ارزش یک دیدگاه تفسیرگرایانه در این است که به شناخت‌های اعضای جامعه مورد بررسی به عنوان موضوع درجه یک در بررسی جامعه شناختی، توجه نشان می‌دهد (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۶۳).

توصیف^۱

یکی از اهداف اصلی تحقیق قوم‌نگاری فراهم کردن توصیف‌های جزئی از مجموعه مورد مطالعه است. محققان کیفی برآنند که چنین توصیفی باید با دیدگاههای مشارکت‌کنندگان

^۱ Description

در مجموعه اجتماعی، هم‌خوانی داشته باشد. این تأکید بر توصیف، مستلزم توجه به جزئیات پیش پا افتاده زندگی روزمره است و محققان کیفی اغلب نسبت به سوگیری توصیفی در کارشان، موضعی دفاعی اتخاذ می‌کنند. البته آنها به دنبال توصیف صرف نبوده بلکه فراتر از آن رفته و تحلیل‌هایی نیز ارائه می‌دهند (برایمن، ۱۹۹۶: ۶۳). واژه‌ی توصیف ضخیم به شیوه‌ای اشاره دارد که در آن معنا با ارجاع به زمینه‌ی فرهنگی گسترده تر فهمیده می‌شود (دلانتی و استرایدم، ۲۰۰۳: ۹۶).

زمینه‌مندی^۱

محققان کیفی به دنبال درک وقایع و رفتارها در زمینه‌های آنها هستند. این مضمون، مرتبط با مضمون کل‌گرایی^۲ در تحقیق کیفی است که به موجب آن باید وقایع و جزئیات را در کلیت آنها مورد بررسی قرار داد. با توجه به این دو مضمون، محقق کیفی باید معانی را که افراد به رفتار خود و دیگران نسبت می‌دهند در زمینه ارزشها، عملکردها و ساختارهای زیربنایی مجموعه مورد مطالعه، بررسی کند. بنابراین پیام اصلی رهیافت کیفی در اینجا، این است که ما وقایع را فقط هنگامی می‌توانیم درک کنیم که آنها را در زمینه اجتماعی و تاریخی وسیع‌ترشان قرار دهیم (برایمن، ۱۹۹۶: ۶۴). به عنوان مثال متخصصان قوم‌نگاری عملی^۳ با تأکید بر زمینه‌مندی به دنبال کاستن از شکاف بین دریافت ذهنی و دریافت عینی از خود و دیگری هستند. متخصصان این حیطة استدلال می‌کنند که فرهنگ در داستان‌ها، عملکردها و تمایلات کسانی که درگیر آن هستند، سیر می‌کند (الکساندر، ۲۰۰۵: ۴۱۱).

فرایند^۴

محققان کیفی بر روند وقایع و تغییرات آنها تمرکز می‌کنند. این امر حاصل دل مشغولی آنها نسبت به انعکاس دادن واقعیت زندگی روزمره است که به نظر آنها شکل جریانی از حوادث به هم مرتبط به خود می‌گیرد. همچنین این امر، به اعتقاد محققان کیفی، حاصل چگونگی تجربه‌کردن واقعیت اجتماعی توسط افراد است، بطوریکه بخشی از تأکید بر فرایند به خاطر تعهد محقق کیفی به دیدگاه‌های سوژه‌هاست (برایمن، ۱۹۹۶: ۶۵). در بسیاری از حوزه‌های تحقیقی، تحلیل داده‌ها در راستای زمان، چشم انداز اضافی ارزشمندی را به دست می‌دهد. رویکردها و رفتارهای انسان‌ها در فراگرد گذار از منزلتهای گوناگون

¹ Contextualism

² Holism

³ Performance ethnography

⁴ Process

اجتماعی آشکار می‌شود و با یک نقش خاص مشخص نمی‌گردد. در راستای زمان است که می‌توان پویایی روابط اجتماعی را درک کرد (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۳۱)

انعطاف‌پذیری و فقدان ساختار^۱

تقدیر محقق کیفی به دیدن پدیده‌های اجتماعی از دیدگاه سوژه‌های مورد مطالعه‌اش منجر به احتیاط و ملاحظه می‌شود، که به معنای در نظر گرفتن تحمیل چارچوب‌های مرجع نامناسب پیشین بر روی مردمی است که آنها مطالعه می‌کنند. در نتیجه آنها بیشتر علاقمند به استراتژی تحقیقی هستند که نسبتاً باز و غیرساختار یافته باشد، نه این که محقق دقیقاً تصمیم بگیرد که چه چیزی باید مورد بررسی قرار گیرد و چگونه باید باشد (برایمن، ۱۹۹۶: ۶۶). یک محقق دست کم باید در مورد دو منبع دگرگونی در تحقیق سعه‌ی صدر داشته باشد. نخست، ضمن تحقیق ممکن است راه دسترسی به برخی حوزه‌ها بسته شود و برعکس، راه دسترسی به حوزه‌های دیگر باز گردد. منبع دوم دگرگونی در مسأله مورد تحقیق ممکن است در نتیجه‌ی ناخرسندی از پرسش‌های تحقیقی مطرح شده، پدید آید (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۳۷).

تئوری و مفاهیم

تحقیق کیفی با یک ایده آغاز می‌شود. اما چگونه با تئوری مرتبط می‌گردد؟ محققان کمی معتقدند ایده‌ها و تئوری باید قبل از تحقیق تجربی باشند. این مدل نظریه قبل از تحقیق^۲ نامیده می‌شود. این جهت‌گیری بطور کامل به وسیله کارل پوپر^۳ تشریح شده است که بر این عقیده است که ما با ایده‌ها و حدس‌ها، تحقیق را شروع می‌کنیم و سپس تلاش می‌کنیم آنها را از طریق تحقیق تجربی ابطال کنیم. در برابر این نظر دیگران استدلال می‌کنند که تحقیق باید قبل از تئوری انجام گیرد. این جهت‌گیری که تحقیق قبل از تئوری^۴ نام گرفته توسط رابرت مرتن چنین مطرح شده است:

تئوری اصلی من این است که تحقیق تجربی از تأیید و آزمون منفعلانه نظریه فراتر می‌رود و چیزی بیش از تأیید یا رد فرضیات است. تحقیق نقش فعالی داشته و به شکل دادن تئوری و توسعه آن کمک می‌کند. تحقیق آغازگر تئوری است. تحقیق تئوری را فرمول‌بندی مجدد می‌کند، تئوری را منحرف و یا واضح می‌نماید (برگ، ۲۰۰۱: ۱۷).

^۱ Flexibility and Lack of Structure

^۲ Theory-Before-Research

^۳ Karl popper

^۴ Research-Before-Theory

در پژوهش کیفی استفاده از تئوری نسبت به طرح‌های کمی، از وضوح کمتری برخوردار است. واژه‌ی «تئوری» براساس نوع طرح متفاوت است. به عنوان مثال تئوری در نظریه زمینه‌ای، حاصل مطالعات محقق تلقی می‌شود و محقق به دنبال اکتشاف نظریه‌ای است که ریشه در اطلاعات اخذ شده از مطلعین دارد. این تئوری واجد همه‌ی ویژگی‌های تئوری کمی است. در قوم‌نگاری انتقادی نیز محققان با یک تئوری شروع می‌کنند که مطالعه‌ی آنها را جهت می‌دهد. این تئوری علی باید نظریه‌ای مرتبط با رهایی‌بخشی یا ستم باشد. در مطالعات موردی، لینکلن و گوبا به نظریه‌های الگو اشاره می‌کنند که به عنوان تبیینی است که در طی پژوهش طبیعت‌گرایانه یا کیفی توسعه می‌یابد. این تئوری‌های الگو، بیش از تئوری‌های قیاسی مطالعات کمی، الگویی از ایده‌های به هم مرتبط یا اجزاء متصل به یک کل را فراهم می‌سازند. این تئوری‌ها بر استدلال قیاسی منطقی تأکیدی ندارند اما مانند نظریه‌ی علی شامل مجموعه‌ی بهم مرتبطی از مفاهیم و روابط هستند بدون اینکه نیازی به گزاره‌های علی داشته باشند. در عوض، نظریه‌ی الگو از استعاره یا قیاس‌هایی برای مفهوم ساختن رابطه استفاده می‌کند (کرسول، ۱۹۹۴: ۵-۹۴).

به بیان دیگر در این رهیافت، محققان، استراتژی تحقیقی را ترجیح می‌دهند که یک چارچوب اساساً ناآشنا بر موضوعاتشان تحمیل نکند، بنابراین صورت‌بندی تئوریها و مفاهیم را پیش از شروع به کار در میدان، مردود می‌دانند. بطور خاص آنها تحمیل چارچوب نظری از پیش تعیین‌شده را زیان بار تلقی می‌کنند چرا که ممکن است محقق را شدیداً محدود کرده و همخوانی ضعیفی با دیدگاه‌های مشارکت‌کنندگان نشان دهد. روی هم رفته محققان کیفی به رهیافتی که در آن صورت‌بندی و آزمون تئوری‌ها و مفاهیم، هم‌زمان با جمع‌آوری داده‌ها صورت می‌گیرد، تمایل دارند (برایمن، ۱۹۹۶: ۶۸).

مسیر تحقیق کیفی

سه فعالیت بهم پیوسته و عام، فرایند تحقیق کیفی را مشخص می‌کند که با عناوین مختلفی بیان می‌شوند. از جمله نظریه، تحلیل، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی. در پس این واژه‌ها، زندگی‌نامه شخصی محقق نهفته است که از دیدگاه طبقاتی، جنسیتی، نژادی، فرهنگی و اجتماعی قومی خاصی سخن می‌گوید. محقق با جنسیت و زمینه‌ی چند فرهنگی خاص، با مجموعه‌ای عقاید و چارچوب (نظریه، هستی‌شناسی) به موضوع نزدیک می‌شود و سوالات خاصی را مطرح می‌کند (معرفت‌شناسی) و به شیوه‌های خاصی آنها را بررسی می‌کند (روش‌شناسی، تحلیل) (دنزین و لینکلن، ۲۰۰۵: ۲۱).

در تحقیق کیفی علیرغم تحقیق کمی، رفت و برگشتی^۱ دائمی تا پایان فرایند پژوهش بین مراحل مختلف وجود دارد. اما در تحقیق کمی چنین نیست. به عنوان مثال پس از انتخاب چارچوب نظری، استخراج فرضیه‌ها و عملیاتی‌کردن متغیرها به جمع‌آوری داده می‌پردازیم به گونه‌ای که پس از انجام هر یک از مراحل فوق آن مرحله را کامل تلقی کرده و به مرحله بعد می‌رویم (برایمن، ۱۹۹۶: ۱۹). مسیر تحقیق کیفی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

انتشار → تحلیل و یافته → جمع‌آوری داده‌ها و سازماندهی → طرح → مرور ادبیات → ایده

عملیاتی کردن

در تعریف عملیاتی یک واژه یا یک مفهوم، محقق باید به تصریح معنی آن بپردازد، آن گونه که همان معنایی از آن برداشت شود که مدنظر او است. در حالی که برای خوانندگان شما مهم است که معنای مورد نظر محقق را مثلاً از واژه بزهکار بدانند، نیازی نیست که الزاماً با تعریف او موافق باشند. پس از تعریف یک مفهوم باید آن را قابل سنجش ساخت. این امر در تحقیق کمی به معنی ساختن چند شاخص، مقیاس یا نشان‌گرهای سنجش مشابه برای محاسبه چیستی و چگونگی آن مفهوم است. محققان کیفی نیز نیاز به توافق بر سر معانی و روش بررسی آن مفهوم دارند. چگونه یک محقق داده‌ها و اطلاعاتی را جمع‌آوری کند که او را درباره یک مفهوم آگاه سازد؟

در بعضی از انواع تحقیق کیفی، پژوهشگر آنقدر که در اینجا تأکید می‌شود درگیر عملیاتی‌کردن مفاهیم نمی‌شود. این بدان علت است که در انواعی از تحقیق تفسیری و پدیدارشناختی، هدف کشف معانی است که به صورت طبیعی در افراد یک جمعیت سربر می‌آورد. با این حال در بسیاری از اشکال تحقیق کیفی، عدم توفیق در عملیاتی‌کردن مفاهیم، نوعی شکست در کل تحقیق است (همان: ۲۶).

نمونه‌گیری

از آنجا که محقق در تحقیق کیفی به دنبال استخراج عام نیست، نمایا بودن نمونه چندان مدنظر پژوهشگر نمی‌باشد. در رهیافت کیفی بطور خاص نمونه‌گیری عمدی و مصاحبه‌های تعاملی و غیر ساختارمند را برای جمع‌آوری داده‌ها بکار می‌برند (گیلبرت، ۲۰۰۲: ۱).

^۱ Spiraling

جمع آوری داده‌ها

معروفترین روش جمع‌آوری داده‌ها در تحقیق کیفی، مشاهده مشارکتی است و اتخاذ این استراتژی تحقیق توسط مالینوفسکی صورت گرفت (برایمن، ۱۹۸۸: ۴۵). رفتن به موقعیت اجتماعی و مشاهده، یکی از روش‌های جمع‌آوری اطلاعات از جهان اجتماعی است. هر مشاهده‌ای مستلزم مشارکت در جهان مورد مطالعه است. هیچ مشاهده‌ی ناب، عینی و بی‌طرفانه وجود ندارد و اثرات حضور مشاهده‌گر هرگز قابل حذف نیست. دیگر مفهوم استعماری سوژه (موضوع مورد مطالعه و مشاهده‌ی مشاهده‌گر) مناسب به نظر نمی‌رسد و اکنون مشاهده‌گران به عنوان مشارکت‌کنندگان همکار در مجموعه تحقیق عمل می‌کنند (دنزین و لینکلن، ۲۰۰۵: ۶۴۳).

سازماندهی داده‌ها

داده‌های کیفی به سادگی تحلیل نمی‌شوند. یک اشکال و اشتباه رایج در پژوهشگران کیفی بی‌تجربه این است که داده‌ها را تبدیل به اعداد کرده، تحلیل می‌کنند، در حالی که اینجا تحقیق کیفی است و چیزی بیش از واریانس در داده‌های کمی مدنظر می‌باشد. چگونگی سازماندهی داده‌های کیفی بستگی به نوع داده دارد. ممکن است به صورت متن باشند، مانند نسخه‌ای از یک مصاحبه ضبط شده بر نوار و یا به صورت عکس و فیلم و مواد ترسیمی که در هر حالت روش طبقه‌بندی و تحلیل، متفاوت است. اینجا نیز ایده رفت و برگشتی بودن تحقیق کیفی مطرح می‌شود. اگر محقق تا جمع‌آوری کامل داده‌ها صبر کند و آنگاه بخواهد در مورد روش تحلیل تصمیم بگیرد، دچار مشکلات جدی خواهد شد. شاید نیاز باشد داده‌ها به روشی جمع‌آوری گردد که در حین جمع‌آوری بطور منظم سازماندهی، کدگذاری و شاخص‌بندی شود (برگ، ۲۰۰۱: ۳۴).

تقلیل داده‌ها

در تحقیق کیفی، تقلیل داده‌ها الزاماً به معنای کمی‌کردن داده‌های اسمی نیست. تقلیل داده‌های کیفی به معنای تغییر آنها به شیوه‌ای است که دسترسی به آنها ساده‌تر و قابل فهم‌تر باشد و بتوان ایده‌ها و الگوهای مختلفی را از آنها بیرون کشید (همان: ۳۵).

اعتبار^۱ و پایایی^۲ در تحقیق کیفی

اعتبار در حوزه کمی مجموعه‌ای از تعاریف خرد فنی است که از آنها به خوبی آگاه هستیم. در تحقیق کیفی اعتبار مرتبط با توصیف و تبیین است و اینکه تبیین مورد نظر با توصیف هم‌خوانی دارد یا خیر. به بیان دیگر آیا تبیین، قابل اعتماد و پذیرفتنی است (جین سیک، ۱۹۹۸: ۵۰)؟

لینکلن و گوبا پیشنهاد می‌کنند که محققان کیفی به جای مفاهیم روایی و پایایی، جوهری از اعتمادپذیری را جانشین کنند. از جمله ارزش حقیقت^۳، که همان باورپذیری پژوهش است. کاربردپذیری که همان قابل انتقال بودن^۴ نتایج است، و سازواری^۵ که قابل اعتماد بودن^۶ نتایج را نشان می‌دهد. محققان کیفی می‌توانند از کار خود به عنوان اثری محکم، پایدار، و صحیح دفاع کنند، همین ادعاها است که می‌تواند به پژوهش کیفی مشروعیت بخشد (مورس و ریچاردز، ۲۰۰۲: ۸-۱۶۷). یکی از ادعاهای رایج در بین جامعه شناسان تفسیرگرا این است که اعتبار تحلیل را می‌توان با کمک افراد مورد بررسی، یعنی از طریق نشان دادن تطابق توصیف محقق و توصیف‌های اعضای وابسته به جمع مورد بررسی، اثبات کرد. اما برخی معتقدند به جای اتکا به مقایسه‌ی این دو نوع توضیحات، هدف باید کشف این قضیه باشد که آیا اعضای مورد بررسی، توضیح محقق را می‌فهمند و می‌پذیرند یا نه (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۵-۶۴).

اثبات‌گرایان کلاسیک اساس اصل پایایی را بر ثابت ماندن جامعه مورد تحقیق می‌گذاشتند، لذا تحقیق می‌توانست به صورتی معقول و منطقی، بار دیگر در همان میدان تکرار شود. چنین اصلی مبنی بر تغییر نکردن دنیای اجتماعی با اساس و فرضیه زیربنایی تحقیق کیفی مغایرت دارد، زیرا پژوهشگری که این روش تحقیق را بکار می‌برد اساس فرض خود را بر این می‌گذارد که جامعه یا دنیای اجتماعی در حال تغییر است و از همین دیدگاه می‌توان گفت که موضوع تکرار تحقیق، مسأله‌آمیز است (مارشال و راس من، ۱۳۸۱: ۱۹۹).

¹ Validity

² Reliability

³ Trustworthiness

⁴ Transferability

⁵ Consistency

⁶ Dependability

مقایسه‌ی تحقیق کیفی و کمی

منشأ تفاوت دو رهیافت

در حالی که در رهیافت کمی از پیمایش‌های نمونه تصادفی و مصاحبه‌های ساخت‌یافته برای جمع‌آوری داده استفاده می‌شود و تحلیل آن به کمک تکنیک‌های آماری است، رهیافت کیفی بطور خاص نمونه‌گیری عمدی^۱ و مصاحبه‌های تعاملی و غیرساختارمند را برای جمع‌آوری داده‌ها بکار می‌برد و تحلیل از طریق تکنیک‌های تحقیق انسان‌شناسانه و یا جامعه‌شناسانه است (دنزین و لینکلن، ۱۹۹۸: ۸).

کلمه «کیفیت» متضمن تأکید بر فرایندها و معانی است که بر حسب کمیت، مقدار، شدت و یا فراوانی، آزمایش و یا سنجش نمی‌شود (اگر اصلاً سنجش شود). محققان کیفی بر ماهیت واقعیتهایی که بطور اجتماعی ساخت یافته است، روابط نزدیک بین محقق و آنچه که مطالعه می‌شود، و محدودیت‌های ناشی از موقعیت که تحقیق را شکل می‌دهند، تأکید دارند. این محققان ماهیت تحقیق را دارای بار ارزشی^۲ می‌دانند. آنها به دنبال پاسخ به سوالاتی هستند که بر چگونگی خلق و معنی‌دادن به تجربه اجتماعی، تکیه دارد. در مقابل مطالعات کمی بر اندازه‌گیری و تحلیل روابط علی بین متغیرها تأکید دارند نه بر فرایندها، و فرض می‌شود که تحقیق، در چارچوبی فارغ از ارزش انجام می‌شود (همان: ۸).

این تفاوت به این امر اشاره دارد که تمایز کیفی/کمی فقط به خاطر متفاوت بودن نوع داده‌ها نیست بلکه به خاطر رهیافتهای تحلیل نیز می‌باشد. می‌توان در مورد داده‌های کیفی، روش‌های کمی بکار برد و بر عکس. مهم نیست که داده‌ها به شکل ارقام هستند یا جملات بلکه پیش فرضهای مبنایی آنها یعنی مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مهم می‌باشند (گیلبرت، ۲۰۰۲: ۱).

تفاوت رهیافتهای کیفی و کمی به لحاظ تحلیلی

تحلیل داده‌های کیفی از چندین جهت با تحلیل‌های کمی متفاوت است: جایی که تئوری و امکان آزمون آن با توجه به داده‌ها وجود دارد، تحقیق کمی اغلب با قیاس همراه است در حالی که روش کیفی غالباً بر مبنای استقرای است بطوریکه داده‌ها برای ساختن تئوری‌ها بکار می‌روند (همان: ۳). محققان کمی از تکنیک‌های استاندارد خاصی در تحلیل داده استفاده می‌کنند. آزمون فرضیه‌ها و روش‌های آماری تفاوت کمی در بین پروژه‌های

^۱ Purposive

^۲ Value-laden

تحقیق اجتماعی و یا در بین علوم اجتماعی و انسانی دارند. تحلیل کمی بیشتر بر اساس ریاضیات کاربردی توسعه یافته و ساخته شده است. در مقابل تحلیل داده‌های کیفی کمتر استاندارد می‌شود (نویمان، ۱۹۹۷: ۴۱۹).

تفاوت دیگر این است که محققان کمی تا قبل از جمع‌آوری داده و تبدیل آنها به ارقام، شروع به تحلیل نمی‌کنند. محققان کیفی می‌توانند در جستجوی الگوها یا روابط باشند اما از همان آغاز و در حین جمع‌آوری داده‌ها، فرایند تحلیل را شروع می‌کنند. نتایج حاصل از تحلیل داده‌های اولیه بر جمع‌آوری داده‌های بعدی مؤثر است. بنابراین تحلیل، مرحله نهایی و متمایز تحقیق نیست بلکه بیشتر در کل فرایند پژوهش گسترش می‌یابد (همان: ۴۱۹).

تفاوت بعدی منوط به نحوه ارتباط با نظریه اجتماعی است. محققان کمی ارقامی را که نماینده واقعیات تجربی هستند به منظور آزمون فرضیات انتزاعی مشتمل بر سازه‌ها بکار می‌برند. در مقابل محققان کیفی با تلفیق شواهد تجربی و مفاهیم انتزاعی، مفاهیم و نظریه جدید خلق می‌کنند.

تفاوت آخر مربوط به میزان انتزاع یا فاصله از جزئیات زندگی اجتماعی است. در تمام انواع تحلیل داده‌ها، محقق داده‌های جدید را در مقولاتی قرار می‌دهد تا الگوهای را تشخیص داده و به تعمیم‌هایی دست یابد. در تحلیل کمی این فرایند در قالب آمارها، فرضیه‌ها و متغیرها انجام می‌شود. پژوهشگر کمی با استفاده از زبان نمادین روابط آماری بین متغیرها به بحث از روابط علی می‌پردازد. فرض آنها این است که زندگی اجتماعی می‌تواند با استفاده از ارقام سنجیده شود. هنگامی که آنها ارقام را بر اساس قوانین آماری بکار می‌برند، این ارقام مشخصه‌های زندگی اجتماعی را آشکار می‌سازد. تحلیل کیفی نسبت به تحلیل آماری از انتزاع کمتری برخوردار بوده و به داده‌های خام نزدیک‌تر است (همان: ۴۲۰).

شباهت‌های تحلیل در دو روش

می‌توان مهم‌ترین شباهت‌های تحلیلی در هر دو رهیافت را به صورت زیر صورت‌بندی کرد:

۱- تحلیل در هر دو روش با استنباط همراه است. محقق از جزئیات تجربی زندگی اجتماعی استنباط می‌کند. استنباط به معنی قضاوت کردن، بکاربردن استدلال، و رسیدن به نتیجه‌گیری بر اساس شواهد است. در هر دو شکل تحلیل داده‌ها، محقق برای رسیدن به نتیجه، اطلاعات را به دقت می‌آزماید. نتیجه‌گیری بوسیله استدلال و ساده‌کردن پیچیدگی‌های موجود در داده‌ها بدست می‌آید. محقق در هر دو شکل تحلیل داده‌ها،

گزاره‌هایی در مورد جهان اجتماعی بنا می‌کند که از یک تحقیق با کفایت لازم گرفته شده است (همان: ۴۱۹).

۲- هر دو صورت تحلیل، شامل روش یا فرایند عمومی می‌باشد. محقق بطور منظم به ثبت یا جمع‌آوری داده‌ها می‌پردازد بطوری که انجام تحقیق بطور منظم، فهم آنچه را انجام داده است برای دیگران ممکن سازد. در هر دو نوع، محققان مقدار زیادی از داده‌ها را جمع‌آوری نموده، داده‌ها را توصیف کرده و چگونگی جمع‌آوری و آزمون داده‌ها را مستند می‌کنند. میزانی که روش استاندارد و قابل مشاهده می‌شود ممکن است متغیر باشد، اما همه محققان طرح مطالعه خود را به نحوی آشکار می‌سازند. طرح تحقیق در روش کیفی همیشه واضح نیست اما حداقل در هر پژوهشی بطور ضمنی وجود دارد (همان: ۴۱۹).

۳- شباهت سوم در این است که مقایسه برای تمام تحلیل داده‌ها چه کمی و چه کیفی فرایندی محوری محسوب می‌شود. تمام محققان اجتماعی، ویژگی‌هایی از شواهدی را که گردآوری کرده‌اند، مورد مقایسه قرار داده و فرایندها، علل، مشخصه‌ها یا مکانیزم‌های چندگانه‌ای را در درون این شواهد تشخیص می‌دهند. سپس به جستجوی الگوها (شباهت‌ها و تفاوت‌ها) می‌پردازند (همان: ۴۱۹).

۴- در هر دو شیوه تحلیل داده‌ها چه کیفی چه کمی، محققان تلاش می‌کنند که از خطاها، نتایج غلط و استنباط‌های گمراه‌کننده اجتناب ورزند. آنها همچنین نسبت به توهمات و برداشت‌های غلط هوشیارند (همان: ۴۱۹).

تفاوت در خط مشی عملی و پژوهشی

تقسیم‌بندی کمی/کیفی در کنار تقسیم‌بندی استراتژی سیاسی، به موازات تقابل روش‌های مشارکتی با غیرمشارکتی می‌باشد. محققین کمی تمایل دارند بر سیاست کنترل و جهت‌دهی به عنوان اولویت، تمرکز کنند و بنابراین تحلیل‌های آنها در وهله اول متوجه تصمیم‌گیران است. محققان کیفی اغلب به توانمندسازی سوژه‌های خود می‌پردازند و خواهان آنند که بیشتر به طور مستقیم با مردم صحبت کنند. اگر چه آنها نیز چندان با تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاران مخالف نیستند (گیلبرت، ۲۰۰۲: ۲).

هم محققین کیفی و هم محققین کمی بر این عقیده‌اند که آنچه در مورد جامعه می‌دانند، ارزش گفتن به دیگران را دارد و از قالبها، واسطه‌ها و ابزارهای متنوعی برای مرتبط کردن ایده‌های خود و یافته‌ها، استفاده می‌کنند. تحقیقات کیفی از نظر خط مشی تحقیق از پنج بعد با تحقیقات کمی متفاوت است. این تفاوتها راجع به روش‌های متفاوت پرداختن به مجموعه‌ای از موضوعات مشابه است. این پنج نقطه تفاوت به شرح ذیل است: پذیرش

حساسیتهای پست مدرن^۱، اخذ دیدگاههای افراد، مطالعه محدودیتها و الزامهای زندگی روزمره، و بدست آوردن توصیفهای پربار (دنزین و لینکلن، ۱۹۹۸: ۸).

پذیرش حساسیتهای پست مدرن: استفاده از روشها و پیشفرضهای اثبات‌گرایی کمی توسط نسل جدیدی از محققین کیفی که مقید به حساسیتهای پست مدرنی، پساساختاری می‌باشند، رد شده است. این محققین استدلال می‌کنند که روشهای اثبات‌گرایی، فقط یک راه برای بیان شرحی دربارهٔ جامعه یا جهان اجتماعی است. آنها شاید بهتر و یا بدتر از روشهای دیگر نباشند، آنها فقط نوع متفاوتی از شرح را ارائه می‌دهند. بسیاری از مکتبهای فکری نظریه انتقادی، ساخت‌گرا، پساساختارگرا و پست مدرن، هنگام ارزیابی کار خود معیارهای پوزیتیویست را قبول ندارند. آنها این معیارها را نامربوط به کار خود می‌دانند و بیان می‌کنند که این معیارها فقط نوع خاصی از علم را بازتولید می‌کند، علمی که صداهای بسیاری را خاموش می‌کند. این محققان به دنبال روشهای جایگزین برای ارزیابی کار خود می‌باشند که شامل واقعیت‌نمایی، احساسات‌نمایی، مسئولیت‌پذیری شخصی، اخلاق مراقبت، پراکسیس سیاسی، زمینه‌های چندصدایی و گفتگو با سوژه‌هاست. در پاسخ، پوزیتیویست‌ها بیان می‌کنند که آنچه انجام می‌دهند علم مطلوب، فارغ از سوگیری‌های فردی و سوژکتیویته است. آنها پست مدرن را هجومی بر علیه عقل و حقیقت می‌دانند (همان: ۸).

دریافت دیدگاههای افراد: اگر چه در هر دو رویکرد کیفی و کمی به نقطه نظرات افراد توجه می‌شود اما مفسران کیفی بر این باورند که از طریق مشاهدات و مصاحبه‌های مشروح و مفصل، می‌توانند به دیدگاههای کنشگران نزدیک شوند. آنها استدلال می‌کنند که محققان کمی به ندرت می‌توانند نظرات سوژه‌ها را دریابند، چرا که آنها باید به اطلاعات تجربی استنباطی خلاصه شده، تکیه کنند (همان: ۹).

مطالعه محدودیتها و الزامهای زندگی روزمره: محققین کیفی بیش از محققین کمی با محدودیت‌های جهان اجتماعی روزمره، مواجه می‌شوند. آنها این جهان را در کنش می‌بینند. محققان کمی از این جهان، انتزاع می‌کنند و به ندرت آنرا مستقیماً مطالعه می‌کنند. آنها به دنبال علم قانون بنیاد و یا علم etic هستند که بر اساس احتمالات مشتق شده از مطالعه تعداد زیادی از موارد تصادفی انتخاب شده، می‌باشد. این نوع گزاره‌ها خارج از محدودیت زندگی روزانه است. در حالی که محققین کیفی مقید به موقعیتی مبتنی بر

¹ Acceptance of postmodern sensibilities

² Nomothetic

مورد، فردنگر^۱ و emic هستند، که توجه خود را بر ویژگی‌های موارد خاص متمرکز می‌کند (همان: ۱۰).

به‌دست‌آوردن توصیف‌های پربار: محققین کیفی معتقدند که توصیف‌های غنی از جهان اجتماعی، با ارزش هستند. در حالیکه محققین کمی با تقیدهای قانون بنیاد و etic خود کمتر به این جزئیات توجه می‌کنند (همان: ۱۱).

نتیجه‌گیری

آگاهی از ویژگی‌های روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی و به‌ویژه مبانی و ریشه‌های پارادایمی آنها کمک زیادی به استفاده مناسب از این روش‌ها می‌کند. به علت سلطه پارادایم اثبات‌گرایی غالباً روش‌های مبتنی بر این پارادایم یعنی روش‌های کمی را به عنوان تنها روش علمی می‌شناسند، در حالیکه روش‌های تحقیق کیفی نیز در علوم اجتماعی از اهمیت زیادی برخوردارند.

برای رسیدن به فهم عمیقی از این دو روش نیازمند بررسی و شناخت پارادایم‌های زیربنایی آنها هستیم. پارادایم اثبات‌گرایی که زیربنای روش‌های کمی است تحت تأثیر روش علوم طبیعی ظهور کرد. طیف وسیعی از تئوری‌های جامعه‌شناختی در چارچوب آن قرار می‌گیرند. این پارادایم مشاهده مستقیم و اندازه‌گیری را تنها راه شناخت معتبر دانسته و وظیفه علم را تشخیص و تبیین روابط علت و معلولی در نظر می‌گیرد. به علاوه در این پارادایم تأکید زیادی بر عینیت و برکنار ماندن محقق از ارزش‌ها می‌شود.

اما از دیدگاه پارادایم تفسیری، جهان اجتماعی توسط کنشگران و در طول زندگی روزمره تولید و بازتولید می‌شود. از آنجایی که عملکرد ارادی افراد جهان آنها را خلق می‌کند پس جستجوی قوانین علت و معلولی گمراه‌کننده است. در روش‌های کیفی مبتنی بر پارادایم تفسیری، هدف محقق کشف نظام معانی مشترک در بین کنشگران است. از انتقادهای این پارادایم به پارادایم اثباتی آن است که پارادایم اثباتی کنشگران آزاد انسانی را به اشیاء تقلیل می‌دهد تا بتواند آنها را تحت شمول قانون عام درآورد.

پارادایم انتقادی از یک سو اثبات‌گرایی را رهیافتی کوتاه‌بینانه و غیر انسانی می‌داند و از سوی دیگر پارادایم تفسیری را بیش از حد ذهنی و نسبی‌گرا ارزیابی می‌کند. این پارادایم همسو با اثبات‌گرایی می‌پذیرد که ساختارهای اجتماعی موجودیت تاریخی و مستقلی دارند به گونه‌ای که برای افراد به صورت امر بیرونی تجربه می‌شوند. اما بر خلاف اثبات‌گرایی

¹ Idiographic

استدلال می‌کند که خود ساختارهای اجتماعی محصول روابط اجتماعی می‌باشند. وظیفه علم از این دیدگاه نشان دادن راهی است که از طریق آن بتوان شکلی از جامعه انسانی را بر اساس اصول اخلاقی و عدالت، سامان داد.

چنانکه گفته شد بسیاری از ویژگی‌های اثبات‌گرایی را می‌توان در روش‌های کمی مشاهده کرد: تحقیق کمی از نظریه آغاز شده و بر اساس منطق قیاسی به فرضیه می‌رسد. از طریق فرایند عملیاتی کردن، مفاهیم موجود در فضای نظری، تبدیل به متغیرهایی می‌شوند که توسط شاخص‌ها قابل سنجش می‌گردند. آنگاه در سطح واقعیت تجربی، داده‌ها جمع آوری شده و مورد تحلیل قرار می‌گیرند. پژوهش کمی تا این مرحله بر منطق قیاسی استوار است اما نظریه در پرتو یافته‌های جدید، مورد جرح و تعدیل قرار گیرد که این همان بعد استقرایی پژوهش کمی است.

علی‌رغم رهیافت کمی، رهیافت کیفی ریشه در سنت‌های نظری دارد که موضوع مطالعه علوم انسانی را ماهیتاً متفاوت از موضوع مطالعه علوم طبیعی دانسته و بنابراین روش‌های مطالعه آن را نیز متفاوت می‌دانند. اساسی‌ترین ویژگی تحقیق کیفی تأکید آن بر نگرستن به کنش‌ها و پدیده‌های اجتماعی از نظرگاه افرادی است که مورد مطالعه قرار می‌گیرند. از ویژگی‌های دیگر این رهیافت می‌توان به مواردی چون استفاده از منطق استقرایی، توصیف جزئیات، زمینه‌مندی، تمرکز بر روند وقایع و تغییرات آنها، انعطاف پذیری و فقدان ساختار، و صورت‌بندی و آزمون نظریه‌ها و مفاهیم همزمان با جمع‌آوری داده‌ها، اشاره کرد.

علی‌رغم تفاوت‌های بیان‌شده، این ایده نیز عنوان شده است که می‌توان ترکیب روش‌های کمی و کیفی را در یک مطالعه واحد بکار برد. به عنوان مثال در بحث ترکیب روش‌ها کمپل و فیسک^۱ به دنبال استفاده از بیش از یک روش برآمدند. همچنین در سال ۱۹۷۸ دنزین زاویه بندی را بکار برد که از مطالعات دربانوردی و استراتژی نظامی اتخاذ شده و به دنبال ترکیب روش‌شناسی‌ها در مطالعه پدیده‌ی واحد است. پیش فرض دنزین این است که هر نوع سوگیری ذاتی در منابع اطلاعات، محقق، و روش می‌تواند با استفاده از سایر منابع داده، محقق و روش‌ها خنثی گردد. چندین مکتب فکری در مناقشه استفاده از روش‌های ترکیبی شرکت جسته‌اند. ناب‌گرایان^۲ برآنند که پارادایم‌ها و روش‌ها نباید تلفیق شوند. موقعیت‌گرایان^۳ تأکید می‌کنند که روش‌های خاصی برای موقعیت‌های خاصی مناسبند. عمل‌گرایان^۴ تلاش می‌کنند روش‌های مختلف را در مطالعه واحد تلفیق کنند.

^۱ Fisk

^۲ Purists

^۳ Situationalists

^۴ Pragmatists

عمل‌گرایان استدلال می‌کنند که دوگانه انگاری اشتباهی بین دو رهیافت کمی و کیفی صورت گرفته است و محققین باید کارآمدترین روش‌ها را از هر دو رهیافت جهت درک درک پدیده‌های اجتماعی بکار گیرند (کرسول، ۱۹۹۴: ۱۷۶-۱۷۴).



فهرست منابع

- ایمان، محمدتقی (۱۳۷۴). "نگاهی به اصول روش شناسی‌ها در تحقیقات علمی". نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- سیلورمن، دیوید (۱۳۸۱). روش تحقیق کیفی در جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- مارشال، کترین و راسمن، گرچن ب (۱۳۸۱). روش تحقیق کیفی. ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

Alexander, Bryant Keith. (2005). "Performance ethnography: the reenacting and inacting of culture". In Denzin, Norman K. and Lincoln, Yvonne S (ed). The sage handbook of qualitative research. London: Sage. pp 411-441.

Berg, Bruce L. (2001). Qualitative research methods for the social sciences Boston: Allan & Bacon.

Bryman, Alan. (1996). Quantity and quality in social research. London: Routledge.

Bryman, Alan and Duncan Cramer. (1999). Quantitative data analysis with SPSS release 8 for windowes. London: Routledge.

Creswell, Jihn W.(1994). Research design: qualitative and quantitative approaches. United States of America: Sage

Delanty, Gerard and Piet Strydom (ed). (2003). Philosophies of social science. England: Open University Press.

Denzin, Norman K. and Lincoln, Yvonna S. (1998). "Entering the field of qualitative research". in Denzin, Norman K. and Lincoln, Yvonna S (ed). The landscape qualitative research: Theories and issues. United States of America: Sage. pp1-34.

----(ed).(2005). The sage handbook of qualitative research. London: Sage.

Foley, Douglas and Angela Valenzuela. (2005). "Critical ethnography: the politics of collaboration". In Denzin, Norman K. and Lincoln, Yvonna S (ed). The sage handbook of qualitative research. London: Sage. pp217-234.

Gilbert, Nigel. (2002). "Quality, quantity and third way". at:http://www.soc.surrey.ac.uk/NG-pubs/paper_15_ZNG.pdf.

Janesick, Valerie. (1998). "The dance of qualitative research design: Metaphore, methodolatry, and meaning". in Denzin, Norman K. and Lincoln, Yvonna S.(eds). Strategies of qualitative inquiry. United States of America:Sage. pp35-55.

Kleining, Gerhard and Harald, Witt.(2001). "Discovery as basic methodology of qualitative and quantitative research". at: <http://qualitative-research.net/fqs>.

Livesey, Chris. (2005). "A resource-based learning approach". at: Chris.Livesey/www.sociology.org.uk.

Morse, Janice M and Lyn Richards. (2002). Read me first for a user's guide to qualitative methods. United States of America: Sage.

Neuman, W. Lawrence. (1997). Social research methods: Qualitative and quantitative approaches. United States of America: Allan & Bacon.

Tucker, Jr, Kenneth H. (1998). Anthony Giddens and Modern Sociol Theory. London: Sage Publication.



Comparative Study of Quantitative And Qualitative Research Methods in Social Sciences with the Focus on Their Paradigmatic Foundations

Shafieh Ghodrati
Hossein Moltafet

Abstract

One of the most important features of every science is its method(s). The main methods of social sciences are quantitative and qualitative research methods. Since we can see the foundations of qualitative approach in interpretive and critical paradigms and the main characteristics of quantitative approach lays in positivist paradigm, first we review briefly the three paradigms - positivist, interpretive and critical. Then we elaborate the differences between quantitative and qualitative research and emphasize on their basic presumptions, analyses features and strategies.

Key Concepts: positivist paradigm, interpretive paradigm, critical paradigm, quantitative approach, qualitative approach

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی